



۲۰۱۶/۰۳/۰۸

ارسالی وحیده شبنم از هرات

دخت افغانم و برجاست که دایم به فغانم شعر از شهید نادیه انجمن



نیست شوقی که زبان باز کنم، از چه بخوانم
چه بگویم سخن از شهید، که زهر است به کامم
نیست غم خوار مرا در همه دنیا که بنام
که عبث زاده ام و مهر ببااید به دهانم
من پر بسته چه سازم که پریدن نتوانم
زانکه هر لحظه به نجوا سخن از دل برهانم
سر برون آرم از این عزلت و مستانه بخوانم
دخت افغانم و برجاست که دایم به فغانم

من که منفور ز مانم چه بخواهم چه نخواهم
وای از آن مشت ستمگر که بکوبیده دهانم
چه بگریم، چه بخندم، چه بمیرم، چه بمانم
من و این کنج اسارت، غم ناکامی و حسرت
دائم ای دل که بهاران بود و موسم عشرت
گرچه دیربست خموشم، نرود نغمه ز یادم
یاد آن روز گرمی که قفس را بشکافم
من نه آن بید ضعیفم که زهر باد بلرزم

